پرواز با کتاب

غرق می‌شوم در میان کتاب‌هایی که خوانده‌ام. دفتری با عنوان دفتر زندگی را باز می‌کنم در مقدمه‌اش نوشته‌ام باید برای نوشتنش هزاران کتاب بخوانم بعد بنویسم. هنوز هم همان مقدمه در دفترم نوشته شده است... بعد از کدام کتاب تو را خواهم نوشت؟ چند کتاب در من زیست یافته است و چند دفتر خواهم نوشت؟"الهام رضوانی"

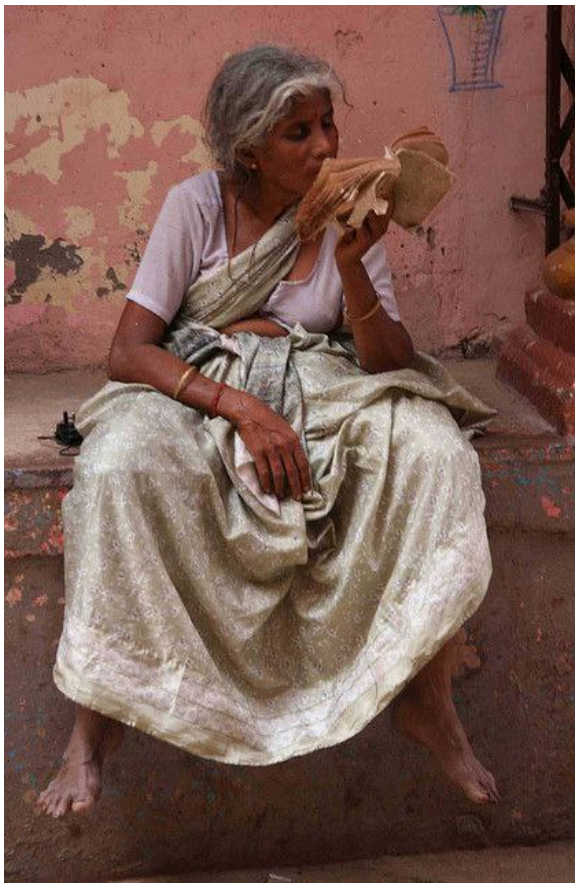

مثل خود من کهنه و پاره پوره شدی. سال هاست که در کنار هم هستیم. تمام کلماتت در وجودم حک شده. با وجود این که نور چشمانم خاموش شده ولی هنوز روح کلماتت رو روی برگه های پاره و زردت می تونم بخونم. توتنها دوستی هستی

تمامی حقوق برای مجله کتابدار 2.0 محفوظ است. نقل مطالب مجله تنها با ذکر منبع و نام نویسنده مجاز است.

که از قدیم برام موندی.

مهم نیست امروز چه روزیه، مهم نیست آفتاب از لا به لای سوراخ‌های تونل وارد میشه یا صدای رعد و برق پرده‌ی گوشمونو میلرزونه. من و برادر کوچیکم دست تو دست هم وارد تونل میشیم هر روز تونل ما به جای جدیدی باز میشه. امروز با آفتاب گرم زمستونی قراره از تونل خودمون به سیاره‌ی جدیدی بریم، بعدشم ته تونل آیزاک آسیموف منتظر ماست تا داستان این سیاره رو برایمون بگه.

لازم نیست از روی این تخت بلند بشوم، لازم نیست که تمام تلاشم را بکنم تا پاهایم را روی زمین سفت و سرد راست نگه دارم. فقط کافیست مثل هر روز که روی تختم دراز کشیده ام تو را در دست هایم بگیرم و آرام آرام برگ های نازک و سفیدت را پشت سر هم نوازش کنم و کلماتت را دانه دانه وارد رگ هایم کنم. حالا من هم مثل گذشته روی پاهایم ایستاده ام. فقط کافیست تو را در دست هایم بگیرم.

تمامی حقوق برای مجله کتابدار 2.0 محفوظ است. نقل مطالب مجله تنها با ذکر منبع و نام نویسنده مجاز است.

عکاس: ادوارد بوبات (Boubat Edouard)

همیشه دوست داشتم مال من باشی. تو رو توی دست‌هام بگیرم و برگه‌های سفید و ظریفت رو آرام آرام از هم جدا کنم و تک تک کلماتت رو روی روحم حک کنم. ای کاش مال من بودی. این رو خوب می‌دونم که تو هم خیلی زود میری مثل بقیه و من دوباره آرزوی داشتن یکی دیگر رو در سرم می پرورونم.

دنیای من در میان یکی از این کتاب‌ها قایم شده است؛ برای این که بتوانم پیدایش کنم روحم را به کتاب‌ها فروختم. حالا تمام ساعت‌های زندگی‌ام را میان آن‌ها می‌گذرانم تا شاید دنیای من هم از لای برگه‌های سفید یکی از این کتاب‌ها بیرون

تمامی حقوق برای مجله کتابدار 2.0 محفوظ است. نقل مطالب مجله تنها با ذکر منبع و نام نویسنده مجاز است.

بیاید.

من فنا ناپذیرم. من ثروتمندم. قرن‌ها زندگی کردم و با آدم‌های مشهور و معمولی دمخور بودم. شهرها و کشورهای زیادی را دیدم و میان مردمانشان زندگی کردم. تولد تمدن‌ها را دیدم و مرگشان را از نزدیک حس کردم. زندگی‌های مختلفی را تجربه کردم و در میان خانواده‌های زیادی زندگی کردم. من حتی به آینده سفر کردم، در سیارات مختلف زندگی کردم، به سرزمین‌های مختلفی رفتم که هنوز شوالیه‌ها، شمشیر به دست به جنگ اژدها می‌رفتند و پهلوانانش جوانمردانه با هم کشتی می‌گرفتند. من در میان جنگل‌ها قدم زدم و از دست دیوها و غول‌ها فرار کردم، من ... . من همه‌ی این‌ها را پشت سر گذاشته‌ام و قرار است با دنیاهای جدیدتری آشنا شوم، گذشته را مرور کنم، در حال قدم بزنم و ... فقط کافیست یکی را انتخاب کنم و بعد ...

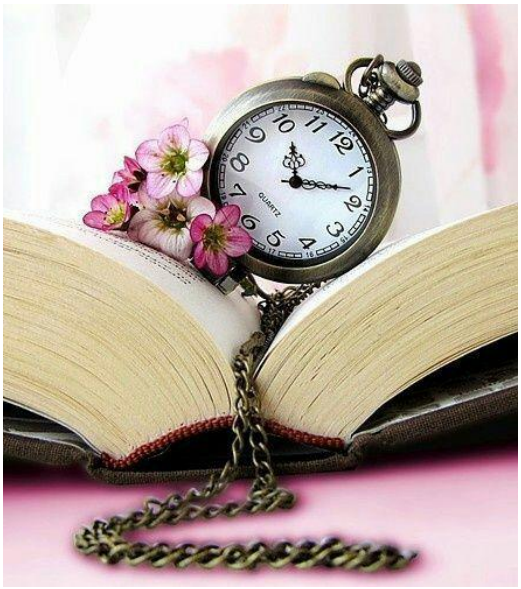

نگاه کن این گل‌ها را همین امروز چیدم. حالا هر موقع که برف بیاد می‌تونیم بهار را از لا به لای برگ‌های این کتاب بخوانیم.

تمامی حقوق برای مجله کتابدار 2.0 محفوظ است. نقل مطالب مجله تنها با ذکر منبع و نام نویسنده مجاز است.

مامان میگه جادوییه میتونه هم آینده رو برات پیش گویی کنه و هم گذشته رو لحظه به لحظه بهت نشون بده.
مامان میگه مثل یه پرنده می مونه اگه بدونی چطوری سوارش بشی تو رو به همه جا میبره.
مامان میگه اگه بدونی چطوری باهاش دوست بشی تا آخر عمرت تنها نمیمونی چون میلیون ها دوست پیدا کردی.

مادربزرگ وقتی که از پیش ما رفت کتاب‌ها رو درون کتابخانه گذاشت ولی کلمه‌های داخلشون رو با خودش برد. حالا من موندم و یک عالمه کتاب که حالا حالاها باید توی کتابخانه منتظرم بمونن تا روزی که من هم بتونم مثل مادر بزرگ به تک تک کلماتشون جان تازه ببخشم.

تمامی حقوق برای مجله کتابدار 2.0 محفوظ است. نقل مطالب مجله تنها با ذکر منبع و نام نویسنده مجاز است.

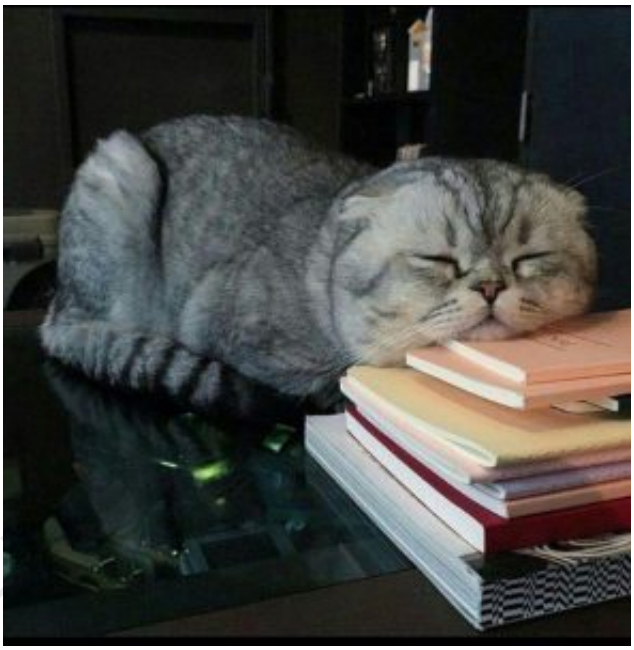

«آدم‌های خوشبخت کتاب می‌خوانند و قهوه می‌نوشند» و گربه‌های خوشبخت هم لیوان قهوه را برعکس می‌کنند و روی کتاب‌ها لم می‌دهند و از چرت بعدازظهرشان لذت می‌برند...

عکاس: ژانین نیپس

از بابا بزرگ خواستم کوتاه‌ترین داستان دنیا را برایم بخواند. بابا بزرگ هم برایم خواند: زندگی. کوتاه‌ترین داستان دنیا است، ولی بلندترین داستانی که می‌توان تجربه‌اش کرد. (۲تیر۱۳۹۸)

تمامی حقوق برای مجله کتابدار 2.0 محفوظ است. نقل مطالب مجله تنها با ذکر منبع و نام نویسنده مجاز است.

(عکس از گابریل کازاز ۱۹۳۲)

مجبور شدم از زندگیم به عنوان بوک‌مارک استفاده کنم تا یادم باشد کدام صفحه را نصفه نیمه خوانده‌ام. مادرم کتاب‌هایم را به کتاب فروش داد و جایشان کاغذهایی چرک و کثیف گرفت. حالا زندگی من لای یکی از این کتاب‌ها جامانده و تنها کاری که از دست من بر می‌آید زل زدن به آن‌ها از پشت شیشه‌ی کتاب‌فروشی است. (۱۶ خرداد ۹۸)

بمب کوچکی بود اما توانست تمام این دنیا ها را از قفسه های چوبیشان به بیرون پرتاب کند. آن ها را به روی زمین بیاندازد و خاک را لا به لای صفحاتشان فرو کند. شیرازه ی دنیا ها را از هم بدرد و خیلی هایشان را پاره پاره کند. حالا یکی از این دنیا ها در دستان من است، دنیایی که هنوز بمب کوچکی نتوانسته شیرازه اش را از هم بدرد. "مهدیه خردمند"

مشخصات استناددهی به این مقاله

نویسنده(ها): مجله ی کتابدار ۲.۰

تمامی حقوق برای مجله کتابدار 2.0 محفوظ است. نقل مطالب مجله تنها با ذکر منبع و نام نویسنده مجاز است.

مشخصات استناددهی به این مقاله

عنوان مقاله: پرواز با کتاب
عنوان مجله: کتابدار ۲.۰ –(عنوان لاتین: i-Kitابdار 2.0)
دوره مجله(Vol): ۵
شماره مجله(Issue): ۲
سال(Year): ۱۳۹۸
شناسه دیجیتال(DOI):
لینک کوتاه: http://lib2mag.ir/10230

lib2mag.ir

تمامی حقوق برای مجله کتابدار 2.0 محفوظ است. نقل مطالب مجله تنها با ذکر منبع و نام نویسنده مجاز است.